



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۳۶	تاریخ	۱۴۰۴/۰۹/۱۱
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	تنبيهات بحث خبر واحد				
عنوان ۳	تنبيه اول: ملاک حجیت خبر واحد (وثاقت مخبر یا موثوقیت خبر؟)				
عنوان ۴	مطلب اول: کفایت موثوقیت ناشی از وثاقت مطلب دوم: انفکاک میان «وثاقت مخبر» و «موثوقیت خبر»				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

در این درس، بحث پیرامون ملاک حجیت خبر واحد (وثاقت راوی یا موثوقیت روایت) ادامه یافت و در ادامه جلسه قبل، شواهد دیگری بر این مدعا اقامه شد که سیره عقلا و متشرعه بر محوریت «وثاقت راوی» استوار است:

- روایت یونس بن عبدالرحمن: پرسش راوی «أَفَيُؤْنَسُ... ثِقَةً أَخَذُ عَنْهُ...» نشان دهنده ارتکاز عقلایی است که در صورت احراز وثاقت، اخذ معالم دین جایز است.
- کلام شیخ طوسی درباره «مشایخ ثلاثه»: شیخ در عِدَّة تصریح می کند که اصحاب به مراسیل ابن ابی عمیر، صفوان و بنظری عمل می کنند، با این استدلال که «لَا يَرَوُونَ إِلَّا عَنْ ثِقَةٍ». این استدلال نشان می دهد که ملاک اعتبار، «روایت از ثقه» است.
- سیره رجالیون: دأب علمای رجال (مانند نجاشی و شیخ) بر توصیف روات به «ثقه» برای اثبات اعتبار حدیث، حاکی از موضوعیت داشتن وثاقت مخبر است.

پس از این، بحث از سؤال دوم آغاز شد که در مورد انفکاک وثاقت مخبر از موثوقیت خبر است. بدین معنا که اگرچه ملاک اولیه «وثاقت مخبر» است، اما گاهی عواملی باعث می شود که خبر شخص ثقه، فاقد «موثوقیت و کاشفیت» باشد. سپس به عوامل تضعیف کننده کاشفیت با وجود وثاقت راوی پرداخته شد.

عامل اول، ضعف مقتضی یا ضعف اقتضا است. ضعف مقتضی، مانند روایت «رفاعة النخاس» درباره جواز برده گیری بدون جنگ. با اینکه راوی ثقه است، اما چون «تنها راوی» است و شغلش برده فروشی است (ذی نفع در حکم)، احتمال کذب

یا جعل به خاطر منفعت شخصی، مقتضی اعتماد را سست می کند. ضعف اقتضا بدین معنا که درست است که راوی ثقه است، اما وثاقتش در حد عصمت از هر دروغی (حتی صغیره یا نادره) نیست.

استاد شهید صدر می فرماید: سیره عقلا «نکته دار» است سیره عقلا بر عمل به خبر، بر اساس «کاشفیت نوعی خبر ثقه از واقع» شکل گرفته است. اگر عواملی - مانند ضعف مقتضی - این کاشفیت را مخدوش کنند، حتی با وجود وثاقت مخبر، دلیل حجیت شامل آن خبر نمی شود.



مرور مباحث پیشین

بحث ما در این زمینه بود که گفتیم سیره عقلاییه ای که قائم بر حجیت خبر است، حجیت خبر را بر اساس وثاقت مخبر قائل است و بر اساس وثاقت مخبر، بنا را بر حجیت خبر می گذارد. برای تأیید این سیره عقلاییه، ما مطالبی را ذکر کردیم و گفتیم که این مطالب را از سیره علما می آوریم؛ چرا که این سیره علما کاشف از آن سیره عقلاییه است.

در این راستا، فرمایشات شیخ طوسی را بیان کردیم؛ از نجاشی مطلبی نقل نمودیم؛ از تفسیر علی بن ابراهیم قمی عبارتی آوردیم و همچنین از مرحوم ابن قولویه در مقدمه کتاب کامل الزیارات مطالبی ذکر کردیم. گفتیم همه عبارات این بزرگان حاکی از این است که آنان بر اساس «وثاقت مخبر» بنا را بر حجیت خبر می گذارند. پس ملاک حجیت خبر در نظر این بزرگان، «وثاقت مخبر» است.

دلالت روایت یونس بن عبدالرحمن بر ارتکاز عقلایی

اضافه بر آنچه بیان کردیم، روایت «أَفْيُؤْنَسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثِقَّةٌ أَخَذَ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي؟»^۱ نیز خود می تواند حاکی از این مطلب باشد. این روایت از یک ارتکاز سائل حکایت دارد؛ یعنی معلوم است که مرتکز ذهنی سائل این بوده که اگر یونس بن عبدالرحمن «ثقه» باشد، می تواند معالم دین را از او اخذ کند؛ لذا از وثاقت او سؤال می کند: «أَفْيُؤْنَسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثِقَّةٌ أَخَذَ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي؟» و حضرت فرمودند: «نعم».

بنابراین، این روایت هم حاکی از این است که مرتکز عقلایی عبارت بوده است از اینکه «وثاقت مخبر»، اساس در حجیت خبر است.

کلام شیخ طوسی پیرامون «مشایخ ثلاثه»

مرحوم شیخ طوسی در کتاب «عُدَّة» کلامی دارند که ما در فقه فراوان متعرض آن شده ایم. همان نقل مطلبی که از اصحاب می کنند مبنی بر اینکه اصحاب ما در رابطه با «مشایخ ثلاثه» (محمد بن ابی عمیر، صفوان بن یحیی و احمد بن ابی نصر بزنطی) چنین نظری دارند که اینها: «لَا يُرْسَلُونَ وَلَا يَرَوْنَ إِلَّا عَنْ ثِقَةٍ»؛ لذا «يَعْمَلُونَ بِأَخْبَارِهِمْ»؛ یعنی به مراسیل آنان عمل می کنند و مراسیل اینها را در حکم مسانید می دانند. چرا مراسیل اینها را در حکم مسانید می دانند؟ چون «لَا يَرَوْنَ إِلَّا عَنْ ثِقَةٍ». پس معلوم می شود ملاک در اعتماد بر خبر، «روایت از ثقه» یا بگویید «وثاقت مخبر» بوده است. این هم مطلب دیگری است که عبارت شیخ چنین است:

«سَوْتُ الطَّائِفَةِ بَيْنَ مَا يَرُويهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَمِيرٍ، وَصَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ وَغَيْرِهِمْ مِنَ الثَّقَاتِ الَّذِينَ عَرَفُوا بِأَنَّهُمْ لَا يَرُوونَ وَلَا يَرْسُلُونَ إِلَّا عَمَّنْ يُوَثِّقُ بِهِ وَبَيْنَ مَا أَسْنَدَهُ غَيْرُهُمْ، وَلِذَلِكَ عَمَلُوا بِمَرَاسِيلِهِمْ إِذَا انفردوا عَنْ رِوَايَةِ غَيْرِهِمْ»^۱؛

طائفه [امامیه] میان آنچه محمد بن ابی عمیر، صفوان بن یحیی، احمد بن محمد بن ابی نصر و دیگر ثقات - که شناخته شده اند به اینکه جز از افراد مورد اعتماد روایت نمی کنند و هیچ مرسلی را جز از ثقة ارسال نمی نمایند - نقل کرده اند، و آنچه دیگران با سند ذکر می کنند، تساوی برقرار کرده اند؛ و به همین جهت، آنان به مراسیل این گروه از ثقات نیز عمل کرده اند هرگاه که تنها آنان آن را نقل کرده باشند.

یعنی طائفه بین مرسلات این افراد و مسندات دیگران، «تسویه» قائل شده اند. به مرسلات اینها عمل می کنند، هرچند روایت دیگری این مرسلات را تأیید نکند. شهادت شیخ بر این مطلب، باز هم حاکی از این است که در بین اصحاب، سیره بر این بوده که در حجیت خبر به «وثاقت مخبر» اکتفا می کردند. آنان وثاقت مخبر را ملاک در حجیت خبر می دانستند.

سیره عملی رجالیون در توصیف روات

شاهد آخری که نقل می کنیم، این است که دأب رجالیون بر این است - در کتب رجال، از نجاشی گرفته تا غیر نجاشی و خود شیخ طوسی در مواردی - که برای بیان معتمد بودن یک رجل راوی در خبرش، او را به «وثاقت» توصیف می کردند؛ مثلاً می گفتند: «فُلَانٌ ثِقَّةٌ» یا مثلاً «يُعْتَمَدُ عَلَيْهِ فِي الْحَدِيثِ» که باز هم همان معنای وثاقت را می دهد.

اینکه راویان و روات روایات را در مقام توصیف، «ثِقَّةٌ» می نامیدند، برای دلالت بر این بود که حدیث او قابل اعتماد است و می شود به حدیث او عمل کرد؛ لذا توصیف به «ثِقَّةٌ» دارند. اگر به نجاشی مراجعه کنید، موارد بسیاری را می بینید که تعبیر «ثِقَّةٌ» به کار رفته است.

این رویه نیز خود حاکی از این سیره است که سیره آنها بر این بوده که «وثاقت مخبر»، موضوع تام برای اعتماد بر خبر و عمل به آن است.

جمع بندی مطلب اول (کفایت وثاقت مخبر)

این پایان مطلب اول از مطالب سه گانه ای بود که گفتیم در این تنبیه بیان می کنیم. در این تنبیه گفتیم ما به سه مطلب می پردازیم؛ که مطلب اول این بود که: آیا میزان وثاقت موجود در خبری که ناشی از موثوقیت مخبر است، در عمل به خبر کفایت می کند یا نه؟ یا اینکه احتیاج به ضم ضمیمه داریم؟ خلاصه اینکه آیا «وثاقت مخبر» تمام الموضوع حجیت خبر است یا تمام الموضوع نیست بلکه به ضم ضمیمه نیاز دارد؟

گفتیم هم روایات و هم سیره - که ادله حجیت خبرند - دلالت دارند بر اینکه «وثاقت مخبر»، تمام الموضوع برای عمل به خبر واحد است.

مطلب دوم: انفکاک میان «وثاقت مخبر» و «موثوقیت خبر»

مطلب دومی که در اینجا بیان می‌کنیم، این است که در مواردی «وثاقت مخبر» از «موثوقیت خبر» منفک می‌شود. معمولاً بدین گونه است که اگر خبر، «خبر ثقه» باشد، به مضمون خبر نیز اعتماد می‌شود؛ یعنی «وثاقت روایت» یا بگویید «موثوقیت روایت» نیز حاصل می‌گردد. وقتی راوی ثقه بود، موثوقیت روایت هم همراهش می‌آید؛ معمول این طور است. ولی تلازمی نیست که حتماً وثاقت مخبر با موثوقیت خبر همراه باشد. گاه می‌شود که مخبر ثقه است و ثقه‌ای بسیار محکم هم هست و همه بر وثاقت مخبر شهادت داده‌اند و شکی در وثاقت او نیست. اما به سببی از اسباب، با اینکه مخبر ثقه است یا در روایتی همه روایتش ثقه هستند، ولی به دلیل آن سبب - ولو این سبب در یکی از روایات حاصل شود - ما به خبر اعتماد نمی‌کنیم؛ یعنی با وجود اینکه وثاقت مخبر هست، «موثوقیت خبر» برای ما حاصل نمی‌شود. حال در این گونه موارد، آیا این عدم موثوقیت به خبر، به حجیت آن ضرر می‌زند یا خیر؟

تفاوت میان «شرطیت موثوقیت» و «مانعیت عدم موثوقیت»

ما در اینجا دو حرف داریم: یک وقت می‌گوییم که علاوه بر وثاقت مخبر، ما «شرط» می‌کنیم که باید اعتماد به خبر یا موثوقیت خبر هم حاصل شود. اما یک وقت می‌خواهیم بگوییم «مانع» است؛ یعنی آیا زوال موثوقیت روایت، مانع از حجیت خبر هست یا خیر؟

آنچه در مطلب اول بیان کردیم، این بود که: آیا برای عمل به خبر راوی ثقه، علاوه بر وثاقت مخبر به «موثوقیت خبر» نیاز داریم یا خیر؟ گفتیم از روایات و سیره عقلاییه استفاده می‌شود که آنچه «تمام الموضوع» برای حجیت خبر است، خود «وثاقت مخبر» است و دیگر نیازی به ضم ضمیمه‌ای - که همان موثوقیت خبر یا قرینه دیگر باشد - نیست.

بنابراین روشن کردیم که وثاقت مخبر تمام الموضوع است؛ اما آیا این وثاقت مخبر - که تمام الموضوع است - مشروط به این است که این وثاقت «کاشفیت» داشته باشد یا مشروط به کاشفیت نیست؟ یا بگویید اگر مانعی از کاشفیت پیدا شد که کاشفیت خبر از واقع را سست کرد، چه حکمی دارد؟ مخبر ثقه است، منتها مانعی در کار است و سببی وجود دارد که این سبب، مانع از کاشفیت این خبر از واقع و از مؤدای خودش می‌شود.

عوامل تضعیف‌کننده کاشفیت خبر

مرحوم شهید صدر رحمته الله علیه^۱ می‌فرمایند که عاملی که می‌تواند کاشفیت خبر را از واقع تضعیف کند - با اینکه مخبر ثقه است - چند نوع است که در ادامه بیان می‌شود.

عامل اول: ضعف مقتضی یا ضعف اقتضا

عامل اول، «ضعف مقتضی» یا «ضعف اقتضا» است.

۱. این مطلبی که ما بیان می‌کنیم، از مرحوم شهید صدر رحمته الله علیه گرفته شده است. ما این مطلب را از ایشان بیان می‌کنیم، چرا که این بحث در جای دیگر به این شکل مطرح نیست.

ضعف مقتضی

ضعف مقتضی بدین معناست که به عنوان مثال- راوی ای است که روایتی را نقل می کند، اما این روایت متضمن مطلبی است که بسیار به نفع خود اوست و مصلحتی در مضمون این روایت برای او وجود دارد؛ و اتفاقاً شخص دیگری هم این روایت را با این مضمون نقل نکرده است. بنابراین، راوی در مضمون این روایت ذی نفع است.

ایشان برای این مورد مثال می زنند به روایتی که «رفاعة النخاس» برده فروش از معصوم عليه السلام نقل می کند^۱. او در روایتی که نقل می کند، سؤالی درباره اطفال کفار پرسیده است بدین مضمون که: «آیا می توان آنان را به مجرد استیلاء بر ایشان فروخت و برده گرفت؟»

توضیح مطلب اینکه: یک وقت برده، برده ای است که در «جنگ» گرفته می شود. در زمان صدور روایات و در صدر اسلام، در جنگ ها رسم بر این بود که وقتی اسیر می گرفتند، اسیر را تملک می کردند و به بردگی می گرفتند. در فقه اسلامی حکم اسیر مشخص است؛ حاکم یا امام، سه گزینه در رابطه با اسیر دارد که بستگی به مصلحت دارد:

۱. می تواند اسیر کفار را «برده» کند؛ طبق آنچه آنان عمل می کنند؛

۲. می تواند «فدیه» بگیرد؛ یعنی در برابر پول یا چیزی آنان را آزاد کند؛

۳. می تواند همین طور بدون فدیه او را آزاد کند و بر او منت نهد.

این حکم تملک یک برده است که سبب تملکش «حرب» (جنگ) است که در آیه کریمه نیز به آن اشاره شده است.

﴿فَأَمَّا مَنْ بَعْدُ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾^۲

سپس یا بر آنان مَّت گذازید [و آزادشان کنید] یا در برابر آزادی از آنان فدیه بگیرید.

اما رفاعه نخاس از حضرت در مورد جایی سؤال می کند که جنگی در کار نیست. مثلاً فرض کنید می رفتند به آفریقا و بچه های سیاهان آفریقایی که کافر بودند را می گرفتند و با خود می آوردند و در بازار می فروختند. او سؤال می کند که آیا این کار جایز است؟ و جوابی که خودش از امام نقل می کند، این است که: «بله، می شود چنین کاری کرد». یعنی می شود اطفال کفار را بدون جنگ گرفت و آنها را به بردگی کشید.

استاد ما شهید صدر می فرمایند که این روایت را تنها «رفاعة النخاس» نقل کرده است. «نخاس» به معنای برده فروش است؛ یعنی کسی که شغلش خرید و فروش برده است. او تنها کسی می باشی که این روایت را از معصوم نقل می کند. در اینجا، با اینکه رفاعه توثیق شده و «ثقه» است و کسی او را جرح نکرده و نگفته است که دروغ گو است؛ لکن ممکن است شخصی علاوه بر اینکه ثقه است، گاهی مصالح و منافعش در نظرش آن چنان اهمیتی داشته باشند که موجب شود کذبی

۱. «مَحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَدِيِّ بْنِ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ رِفَاعَةَ النَّخَّاسِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الرُّومَ يَغْزُونَ عَلَى الصَّقَالِبَةِ وَ الرُّومِ، فَيَسْرِقُونَ أَوْلَادَهُمْ مِنَ الْجَوَارِي وَ الْعِلْمَانِ فَيَعْمِدُونَ إِلَى الْعِلْمَانِ فَيَخْصِمُونَهُمْ، ثُمَّ يَبْعَثُونَ بِهِمْ إِلَى بَغْدَادَ إِلَى التُّجَّارِ فَمَا تَرَى فِي شِرَائِهِمْ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ قَدْ سُرِقُوا وَ إِنَّمَا أَعَارُوا عَلَيْهِمْ مِنْ غَيْرِ حَرْبٍ كَأَنَّهُمْ بَيْنَهُمْ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِشِرَائِهِمْ إِنَّمَا أَخْرَجُوهُمْ مِنَ الشِّرْكِ إِلَى دَارِ الْإِسْلَامِ»؛ [وسائل الشيعة؛ كتاب التجارة، ابواب بيع الحيوان، ب ۲، ح ۱].

۲. سورة محمد: ۴.

از او صادر گردد و به دروغ از امام معصوم روایت کند. معنای ثقه بودن این است که مردم او را به وثاقت می شناسند؛ اهل نماز و روزه بوده و در بین مردم به دروغگویی شناخته نشده، بلکه به راستگویی شهرت داشته است.

ولی مضمون روایت به گونه ای است که - با توجه به اینکه تنها راوی آن همین شخص است و شخص دیگری غیر از او این روایت را نقل نکرده است - موجب می شود که علی رغم ثقه بودن راوی، «موثوقیت به خبر» برای ما حاصل نشود.

این همان «ضعف در مقتضی» است. مقتضی - که همان ثقه بودن مخبر باشد - اقتضایش این است که ما به خبرش اعتماد کنیم؛ ولی در اینجا، این مقتضی به دلیل عامل مذکور ضعیف است.

پرسشگر: ...

استاد: بله، به آن «تعارض منافع» می گویند. البته تعارض منافع معمولاً در رفتار است و اینجا بحث تعارض منافع در نقل و گفتار است.

پرسشگر: کسی که مثلاً خرما فروش است، از فروش برده سؤال نمی کند؛ چون برده فروشی مبتلا به این راوی بوده است، از امام چنین سؤالی می کند و با توجه به اینکه ثقه است، چرا در آن تشکیک می کنیم؟

استاد: آیا کسی برده نمی خریده؟ چرا یک شخصی که برده می خریده این سوال را از حضرت سؤال نکرده است؟ بله، این شخص «برده فروش» است. اتفاقاً چون برده فروش است، در این جواب منفعت دارد. اما کسی که برده را می خرد، چنین منفعتی ندارد و برای او مهم نیست؛ او این برده را بخرد یا برده دیگری را. اما فروشنده بالاخره در «مظان اتهام» قرار می گیرد. خلاصه آنکه مقتضی به دلیل این نکته ضعیف است.

ضعف اقتضا

گاهی هم «ضعف اقتضا» وجود دارد. ایشان ضعف اقتضا را این گونه مثال می زنند که ممکن است شخصی ثقه باشد، منتها ثقه بودنش در حدی است که «دروغ زیاد» نمی گوید یا «دروغ خیلی بزرگ» نمی گوید؛ اما گاهی دروغ های کوچک یا گه گاهی دروغی از او صادر می شود. او خیلی دروغ نمی گوید و ثقه است؛ یعنی بدین معنا که مردم در تعامل با او دیده اند که راستگوست. اما آیا آن قدر راستگوست که هیچ دروغی از او سر نزنند؟ خیر، ممکن است گاهی دروغی از او سر بزنند.

در اینجا ضعف، «ضعف اقتضا» است؛ یعنی ملکه وثاقت در حدی نیست که او را از «مطلق کذب» در خبر منع کند؛ بلکه او را از «کذب کثیر» یا «کذب کبیر» باز می دارد. در این گونه موارد، «موثوقیت خبر» از «وثاقت مخبر» منفک می شود؛ یعنی با اینکه مخبر ثقه است، مع ذلک موثوقیت به خبر ضعیف می گردد.

شهید صدر رحمته الله علیه می فرمایند که در این گونه موارد، گرچه وثاقت مخبر حاصل است، اما اگر وثاقت مخبر موضوع حجیت خبر باشد، این موضوعیت به لحاظ «کاشفیت» آن است.

به عبارت دیگر، ایشان فرمایشی دارند که در خیلی از جاها بیان می کنند که «سیره عقلاییه نکته دار است»؛ یعنی وقتی سیره عقلایی بر یک چیز مستقر می شود، یک استقرار تعبدی کور نیست، بلکه استقرارش بر اساس یک «نکته عقلایی» است.

اگر سیره عقلایی بر عمل به خبر ثقه جاری است، نکته اش این است که معمولاً «خبر ثقه» کاشف از واقع است؛ یعنی با واقع مطابقت دارد.

پرسشگر: ...

استاد: ما گفتیم صرف وثاقت مخبر کفایت می‌کند؛ اما نکته اینکه موضوع حجیت خبر نزد عقلا، وثاقت مخبر است، این است که وثاقت مخبر غالباً کاشف از واقع است یا به عبارت دیگر غالباً صادق است، چون آدم ثقه، صادق است؛ حال اگر عاملی پیش آمد که این کاشفیت را سست کرد - یعنی کاشفیت خبر ثقه از واقع را متزلزل نمود، مانند همین مثالی که ما زدیم در این دو مورد که «ضعف مقتضی» باشد یا «ضعف اقتضا» - در اینجا دیگر نمی‌توانیم بگوییم دلیل حجیت شامل آن می‌شود.

بنابراین عامل اول از عوامل تفکیک یا انفکاک بین «وثاقت مخبر» و «موثوقیت خبر» عبارت بود از: «ضعف مقتضی» یا «ضعف اقتضا».

ادامه بحث را ان شاء الله فردا پیگیری می‌کنیم.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين

مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی